

بازخوانی رتبه الحیات خواجه یوسف همدانی

رحمان مشتاق مهر^۱

چکیده

رتبه الحیات تنها اثر خواجه یوسف همدانی (۴۴۰-۵۳۵ ق) عارف خوش بیان قرن ششم است. این اثر به لحاظ سابقه خواجه در وعظ و خطابه با لحنی منبری و خطابی و به زبانی عامه فهم نوشته شده است. لب لباب مکتب خواجه کوشش در ایجاد پیوند بین شریعت و حقیقت است. خواجه با طرح این سؤال که «زنده کیست و زندگانی چیست؟» به بیان مراتب زندگانی یا حیات طیبه (در تعبیر قرآنی) پرداخته و آن را در سه مرتبه اسلام، ایمان، و احسان مقصور کرده است. این مقاله به بیان تفصیلی این مراتب و مطالب اصلی کتاب پرداخته است.

مقدمه در زندگانی خواجه

امام ابویعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین بن وهرة بوزنجردی همدانی — چنان که

۱. گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت معلم آذربایجان

نوشته‌اند — در سال ۴۴۰ یا ۴۴۱ق در بوزنجردهمدان به دنیا آمد؛ در هجده سالگی برای تحصیل به بغداد، مرکز خلافت و فرهنگ اسلامی، رفت و به حلقهٔ درس ابواسحاق شیرازی (م ۴۷۶ق) فقیه معروف شافعی و مدرس و رئیس نظامیهٔ بغداد پیوست و به تحصیل فقه و حدیث و کلام پرداخت و بعد از آن در عراق و خراسان و اصفهان و سمرقند و بخارا، از حدیث‌دانان بزرگ آن روزگار حدیث آموخت. سال‌ها بعد، یک‌بار دیگر در سن پختگی و کمال (در سال ۵۰۶ق) به عنوان واعظ و صوفی بزرگ به بغداد رفت و در همان مدرسهٔ نظامیه، مجلس وعظ برپا کرد. سرانجام از راه شریعت به طریقت رسید و در مرو اقامت گزید و ریاضت و مجاهدت پیشه کرد و خانقاهی در مرو بنیاد نهاد که به گفتهٔ دولتشاه «خانقاه او را از تعظیم و قدر، کعبهٔ خراسان می‌گفته‌اند».

خواجه یوسف، سال‌های آخر عمر را در دو مرکز بزرگ آن روز خراسان، مرو و هرات، گذرانید. آخرین بار که در هرات اقامت داشت، مردم مرو از او خواستند که به مرو بازگردد. در این سفر، او که بیش از ۹۵ سال داشت، در شهر بامیین (میان هرات و بغشور) به سال ۵۳۵ق درگذشت. اینک مزارش در محلی معروف به بیرام‌علی، در سی کیلومتری شمال مرو کنونی، به نام خواجه یوسف، زیارتگاه است.

مشایخ و خلفای خواجه

جامی در *نفحات الانس*، وی را در تصوف به شیخ ابوعلی فارمدی نسبت داده و از شیخ عبدالله جوینی و شیخ حسن سمنانی به عنوان مشایخ صحبت، و از خواجه‌گان عبدالله برقی و حسن آندقی و احمد یسوی و عبدالخالق عجدوانی به عنوان خلفای خواجه یاد کرده است.^۱

منابع آگاهی از زندگانی و طریقهٔ عرفانی خواجه

در منابع گوناگونی از خواجهٔ خواجه‌گان در آنها ذکر به میان آمده است،^۲ در خصوص مکتب عرفانی، تعلیمات و دیدگاه‌های خواجه راجع به مسائل و مباحث تصوف و عرفان، مطلب قابل توجه و اطمینان‌بخشی نمی‌توان یافت.

۱. نورالدین عبدالرحمان جامی، *نفحات الانس من حضرات القدس*، مقدمه، و تصحیح و تعلیقات از محمود عابدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۳۸۰ و ۳۸۲.
 ۲. برای ملاحظهٔ فهرست تفصیلی این منابع، — ذیل مقدمهٔ استاد امین ریاحی بر *رتبهٔ الحیات و ذیل مدخل ابو یعقوب همدانی در دانشنامهٔ ایران و اسلام* جزوهٔ نهم (از حامد الگار) و *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد ششم (از ناصر گذشته).

در صحت انتساب و مندرجات مقامات او نیز که نسخه‌ای از آن به تصحیح استاد سعید نفیسی، تحت عنوان «صاحبیه» در مجله ایران زمین نشر شده و به خواجه عبدالخالق غجدوانی منسوب است، جای تردید جدی وجود دارد.^۱

آثار منسوب به خواجه و تنها اثر باقیمانده او

از شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری و کتاب یا رساله دیگری به نام «کشف...» که بعضی منابع به خواجه نسبت داده‌اند، نسخه‌ای در دست نیست؛^۲ از این رو تنها مرجع معتبر برای مطالعه در طریقه فکری و تلقی خاص خواجه از مسائل دینی و عرفانی، رساله رتبه‌الهیات اوست که تنها نسخه موجود از آن به کوشش استاد دکتر محمدامین ریاحی به چاپ رسیده است. این رساله مختصر، به لحاظ اشتغال بر نظریه پردازی خواجه درباره مفهوم زندگی و مراتب زندگان، اهمیت فوق‌العاده‌ای در شناسایی و معرفی شخصیت فکری و عرفانی او دارد. در این مقاله سعی خواهد شد بر مبنای این کتاب، مراتب اسلام، ایمان و احسان از دیدگاه خواجه بررسی شود.

طریقه عرفانی خواجه و موضوع تنها اثر او

مهم‌ترین ویژگی مکتب عرفانی خواجه، کوشش در ایجاد پیوند بین شریعت و طریقت است. این کوشش نه تنها در استشهدات مکرر او به آیات قرآنی و اخبار و احادیث، مشهود است،^۳ بلکه در نحوه استنباط و نوع بیان مطالب نیز کاملاً احساس می‌شود. چگونگی طرح مباحث و زبان به کار رفته برای تبیین و توضیح دیدگاه‌ها بی‌سابقه و ابتکاری است. صرف نظر از شیوه پرسش و پاسخ، که در کتب تعلیمی صوفیانه سنتی رایج بوده است، افتتاح رساله با این پرسش فلسفی که «زنده کیست و زندگانی چیست» و نحوه پاسخگویی بدان، که رشته مباحث اصلی و فرعی کتاب را تشکیل می‌دهد، به هیچ کدام از آثار تعلیمی عرفانی در زبان فارسی همانند نیست.

۱. امین ریاحی، رتبه‌الهیات، مقدمه، ص ۱۶، و عبدالحسین زرین‌کوب، دنباله جستجو در تصوف ایران، ص ۲۰۷.
۲. از جمله در نفعات‌الانس، ص ۳۸۲، به نام منازل السائرین و منازل السالکین، و مقدمه رتبه‌الهیات، ص ۱۷.
۳. در این رساله مختصر، که تنها چهل صفحه جایی حجم دارد، حدود پنجاه آیه قرآن و بیش از سی حدیث مورد استناد و استشهد قرار گرفته است.

تعیین مراتب سالکان بر مبنای درجه و مقام ایمانی و معنوی و معرفتی ایشان، در میان صوفیه امر متداولی بوده است. این طبقه‌بندی به احتمال زیاد برای نشان دادن جنبه باطنی و حقیقی تعالیم دینی و تشویق و تهییج سالکان به کوشش برای تحصیل مراتب بالاتری از ایمان و معرفت به احکام و حقایق اسلامی صورت می‌گرفته و در تعلیم صوفیه نقش اساسی داشته است. فاصله بین این مراتب به حدی است که گاهی سیئه گروهی حسنه گروه دیگر شمرده شده است.^۱

تقسیم مراتب معرفت و یقین به علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین - که کاربرد آن گاهی با تصرفات ذوقی همراه بوده است^۲ - و تعریف مقامات یا جنبه‌های گوناگون سلوک به شریعت، طریقت و حقیقت، و طبقه‌بندی مقامات و منازل طریقت به هفت تا صد - کمتر یا بیشتر - از نمونه‌های سنتی این شیوه بیان تعلیمی است.^۳

خواجه همدان رتبه‌الهیات را با این پرسش بنیادی آغاز کرده است که «زنده کیست و زندگانی چیست؟» از قراین و اشاراتی که در صفحات بعدی متن وجود دارد، برمی‌آید که او این پرسش و پاسخی را که بدان می‌دهد - زنده به نزد اهل بصائر و یقین، آسوده است و زندگانی آسوده است؛ همه آسوده‌اند به چیزی، لکن آسایشگاه مختلف است - از آیات قرآنی الهام گرفته است. در قرآن کریم آیاتی که در توصیف «حیات دنیا» آمده، غالباً با نوعی تحقیر و توییح همراه است. در این آیات، از حیات دنیا به «متاع غرور» و «لعب و لهو» و «متاع قلیل» و از «زندگان» به این نوع حیات، به «مرده» تعبیر شده است^۴ و پاداشی که در

۱. ذوالنون مصری گفت: گناه مقربان، حسنات ابرار است:

فریدالدین عطار نیشابوری، تذکرة الاولیاء، به تصحیح محمد استعلامی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۳، ص ۱۵۰.
 ۲. رشیدالدین میبیدی در تفسیر عرفانی کشف‌الاسرار (ج ۶، ص ۲۰۵) این مراتب را به پنج رسانیده است: اسم یقین عوام راست، علم یقین خواص راست، عین یقین خاص الخاص راست، حق یقین انبیا راست، حقیقت حق یقین.
 ۳. نمونه‌های دیگری از این تقسیم‌بندی متداول درجات ایمان، معرفت، حقیقت یا مراتب سالکان و صالحان را در ذیل می‌آوریم:

ذوالنون: توبه عوام از گناه است و توبه خواص از غفلت (تذکرة الاولیاء، ۱۵۲).

جنید: حجاب عام سه است: نفس و خلق و دنیا، و حجاب خاص سه است: دید طاعت، دید ثواب و دید کرامت (تذکرة الاولیاء، ۴۴۹).

یحیی بن معاذ: گرسنگی مردان را ریاضت است و تابان را تجربت است و زاهدان را سیاست است و عارفان را مکرمت است (تذکرة الاولیاء، ۳۶۹).

برای ملاحظه نمونه‌های دیگر از تذکرة الاولیاء، - صص ۱۷، ۱۲۰، ۱۳۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۲۴۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۴۰، ۳۶۹، ۴۰۷ و ۴۴۹؛ کشف‌المحجوب همجویری، مثلاً ص ۱۸. خواجه عبدالله انصاری مراحل سیر و سلوک را در رساله فارسی صد میدان و رساله عربی منازل السائرين به صد مرحله تقسیم نموده است.
 ۴. و ما الحیاة الدنيا الا متاع الغرور (آل عمران، ۱۸۵).

نتیجه عمل صالح به مؤمنان داده می‌شود، «حیات طیبه» نام گرفته است؛ آن چنان که گویی بیش از آن از زندگی بهره‌ای نداشته باشند و به پاداش اعمال صالح آن را به دست آورده باشند: فَلْتُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً (نحل، ۹۹)؛ از اینجا است که ابویعقوب نیز مفهوم حیات را با نوع دل‌بستگی افراد و دل‌آسودگی و دل‌آرامی ناشی از آن، پیوند می‌دهد^۱ و خواننده را وامی‌دارد تا درباره حیات خود بیندیشد و در مایه آسایش و انس و اطمینان دل خود تأمل کند.

بر این مبنا، کسانی که به لذت دنیایی آرامش می‌یابند، از نازل‌ترین درجه زندگانی، برخوردارند؛ زندگانی‌ای که خدای تعالی آن را به خور و خواب چارپایان همانند کرده است: يَا كٰلُوْنَ كَمَا تَاْكُلُ الْاَنْعَامُ... (محمد، ۱۳).

برآمدن از مرتبه حیوانیت به مراتب برتر، مستلزم تغییر در نوع دل‌بستگی است که یا به فضل ربانی ممکن می‌شود و یا از طریق مجاهدت شخصی؛ و چون فضل ربانی در اختیار بنده نیست، جز توسل جستن به طریق مجاهده و به کار بستن اراده شخصی، گریزی نیست.

مرتبه اسلام

چنان که گفتیم، در آیه کریمه، برخورداری از «حیات طیبه» به عمل صالح منوط شده است؛ از این رو ترک شهوات و دلخوشی‌های حیوانی و روی آوردن به دل‌بستگی‌ها و مطلوب‌های معنوی‌تر، تشریف به حیات واقعی است.

خواجه یوسف همدانی، در تعریف مرتبه اسلام، از حدیث نبوی کمک گرفته است: الاسلامُ اَنْ تَشْهَدَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ تُقِمَّ الصَّلٰوةَ وَ تُؤْتِيَ الزَّكٰوةَ وَ تَحْجَّ البَيْتَ وَ تَصُوْمَ رَمَضَانَ فَاِذَا فَعَلْتَ ذٰلِكَ فَانْتَ مُسْلِمٌ.

اقامة وظایف دینی، البته به نیروی جسمانی میسر است؛ به همین دلیل، استفاده از نعمت‌های دنیوی در حد ضرورت، نه تنها منافی و مناقض حقیقت اسلام نیست، بلکه عین

→ و ما الحیاة الدنیا الالعب و لهو (الانعام، ۳۲)..
نما متاع الحیاة الدنیا فی الآخرة الاقلیل (التوبة، ۳۸).

۱. خواجه عبدالله انصاری این اصل را به گونه دیگری مطرح کرده و گفته است: «بنده آنی که در بند آنی» (دهخدا، امثال و حکم، ج ۱) و مولوی نیز ارزش انسان‌ها را با قبله پرستش آنها سنجیده است:

همان ارزد کسی کش می‌پرستد زهی من که مرا او را می‌پرستم

کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، ج ۳، ۴، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۸، بیت ۱۵۷۸۱.

۲. در متن «توتوا» به صیغه جمع آمده است؛ با توجه به صیغه افعال دیگر عبارت، تصحیح شد.

دینداری و مسلمانی است؛ همچنان که علف دادن به اسب غازی و شتر حاجی، عین طاعت است.

مسلمانی که پیش از تشرف به اسلام با دنیا و لذات نفسانی مأنوس بود و بدان آرام دل می‌یافت «اکنون همای همت وی در هوای الهیت در پرواز است و زبان وی در ذکر راز» (رتبه‌الحیات، ص ۳۴) و اُنسگاه او مقام دین است و مأمن ذکر مولی.

به نظر می‌رسد که طرح مرتبه اسلام در آغاز مراتب سه گانه حیات معنوی - اسلام، ایمان، و احسان - برای تأکید بر اهمیت شریعت و التزام متابعت از احکام شرعی در مراتب بالاتر سلوک، صورت گرفته باشد و صعود به درجات بالاتر، به رعایت حدود مسلمانی منوط شده باشد.

آسودگی به ادای فرایض و وظایف دین، هر چند که نهایت دلخوشی و کامرانی عامه مردم است «ابتدای قدم روش مؤیدان است و افتتاح در فتوح تایبان و منیبان» (رتبه‌الحیات، ص ۳۴)؛ و مرتبه بعد از آن، مرتبه ایمان است.

مرتبه ایمان

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد، ۲۸). اسلام و ایمان، از نظر لغوی و اصطلاحی دو کلمه جداگانه است اما حقیقت آن دو، یکی بیش نیست. چون بنده خود را به کلیت ظاهراً و باطناً تسلیم امر و نهی الهی کند، مؤمن بود؛ زیرا که اشتقاق ایمان از امن است و آن کس که مسلم حق بود به قطع ایمن بود. خدای تعالی نیز در آیات قرآن، اسلام و ایمان را به جای هم به کار برده است (الذاریات، ۳۵ و ۳۶؛ یونس، ۸۴) که بر وحدت مفهومی آن دو دلالت دارد؛ اما در عین حال حدیث نبوی بر تفاوت آن دو صحنه می‌گذارد. مصطفی (ص) در پاسخ جبرئیل که از ایشان پرسیدند ما الایمان؟ فرمودند: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ الْحِسَابَ وَ الْقَدَرَ خَيْرَهُ وَ شَرَّهُ مِنَ اللَّهِ.

«هر که را آسایشگاه، اعمال و افکار و افعال دین است، وی زنده به اسلام است و هر که را آسایشگاه افکار است به دید آیات ربّانی و دید خواطر الهام ملکی و... این کس زنده به ایمان است. قالب، کارکن اسلام است و قلب، کارکن ایمان است» (رتبه‌الحیات، ص ۳۸). در آنچه به دید غیب مربوط است، دل اصل است و قالب تبع، و در آنچه به کار عین مربوط است، اصل قالب است و دل تبع. این دو مکمل هم‌اند و اسلام که از جهتی نتیجه ایمان است، مقدمه ایمان.

در سفر از حیات اسلام به حیات ایمان، ذکر به فکر بدل می‌شود و کردار به دیدار و عین به غیب (رتبه الحیات، ص ۳۹).

فکری که اُنسگاه مؤمن آید و مایه آرام وی بود و زندگانی دل به وی بود، حاصل ذکر است که بی تکلف بنده در ظهور می‌آید. پایان سفر ذکر تن آن است که هفت اندام در ذکر با زبان همراهی کند. یعنی تمام وجود سالک، زبان ذکر خدا گردد. در نتیجه این ذکر مستمر و فراگیر، انوار دل از روزن حواس بیرون می‌زند و برای سالک واقعه‌ها پیش می‌آید که نشانه تشریف به نوعی حیات باطنی است. چون نوبت واقعه‌ها درگذرد به جملگی در فکر، از میان ذکر، در دل گشاده گردد. چون سالک به اینجا رسید، از ولایت اسلام به ولایت ایمان رسیده است.

در این مرتبه است که گاه در باغ غیب را به روی سالک بگشایند تا از اغیار آزاد شود و آفتاب شهودش بتابد تا از چراغ و شمع مستغنی شود (رتبه الحیات، صص ۴۰-۴۲).

مرتبه احسان

جبرئیل - علیه السلام - پرسید که یا رسول الله (ص) ما الاحسان؟ قال: ان تعبد الله کأنک تراه فان لم تکن تراه فاعلم انه یراک. ولایت ایمن یافتن در حرم پادشاه و حرم خاصگان پادشاه، دیگر است و مشاهده پادشاه دیگر. و این مثال «زنده به ایمان» است و «زنده به احسان». زنده به احسان هم مسلم است و هم ایمن و هم در دیدار.

حالت و صفت «زنده به ایمان» در مقابله با «زنده به احسان»، تفرقه و محجوبی و دوری بود. زندگی به احسان دو مرتبه دارد: یکی عبادت کردن؛ آن چنان که گویی خدا را می‌بینی و دیگری عبادت کردن با این آگاهی که خدا در همان لحظه ناظر حال و رفتار توست؛ از این دو مرتبه، اگر چه مرتبه نخست بالاتر است، مرتبه فرودین نیز همچنان ملازمت بساط شاهدی حق است. در این مقام، مرید همه خشیت گردد؛ چنان که به حرام نیارد نگریستن، همه حرمت و ادب بود، همانند بنده‌ای که در دیدرس سلطان باشد.

همچنان که خانه پرورش اسلام، تن است، خانه پرورش ایمان، دل است و خانه پرورش احسان، سر و جان است؛ جان، خانه «کأنک تراه، سر خانه فاعلم انه یراک».

فرق میان دل و سر آن است که دل متقلب است و سر مستقر در هیبت «انه یراک».

دیدار جان که در آخر ولایت احسان است «وجّهت وجهی للذی فطر السموات و الارض»

است (رتبه الحیات، صص ۵۳-۵۷).

از آنچه خواجه یوسف در تفضیل مراتب اسلام و ایمان و احسان گفته است، بر می آید که لازمه زندگانی در هر کدام از این آسایشگاه‌ها، ادای حق مرتبه فرودین است؛ بدین معنی که تا مسلمانی در کسی به کمال نرسد، نمی‌تواند به مأمن ایمان گام نهد و تا منازل ایمان را پشت سر نگذارد، از زندگانی به احسان، بویی نمی‌کند.

مرتبه اسلام، مرتبه عموم مسلمانان و مرتبه احسان، آسایشگاه خواص اولیا و صاحب‌دلان است و مرتبه ایمان، غایت و ثمره مسلمانی و مدخل آرامگاه احسان است؛ از این رو نه تنها بین هر کدام از این مراتب - که همان اسلام و عرفان است - منافات و مغایرتی وجود ندارد، بلکه مفهوم اسلام را برای اذهان روشن و دل‌های مستعد، فراخ‌تر می‌کند و آن را از محدود شدن شهادت زبانی و پاره‌ای اعمال جسمانی، مانع می‌شود و افق‌های روشن‌تری را به روی جان‌های دورپرواز و سبکبال می‌گشاید و مفهوم حیات را از خور و خواب حیوانی تا مشاهده جمال ربانی کمال می‌بخشد و مخاطب را از ایستایی و دلمردگی و خرسندی، به مراتب پست‌تری از حیات بازمی‌دارد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی